

سیاست خارجی دولت‌های هفتم و هشتم در پرتو گفتمان شرق شناسی

رضا عباسی^۱، مجتبی زارعی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۹/۲۸

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۱/۱۵

چکیده:

در دوران ریاست جمهوری سید محمد خاتمی، از منظر نحوه تعامل ساختار-کارگزار شاهد رویکرد ساختارگرایی در سیاست خارجی ایران هستیم. چرا که اگرچه خاتمی منتقد برخی شرایط ناعادلانه حاکم بر سیستم بین‌الملل بود، لکن عمده‌ترین چارچوب و الزامات ساختاری سیستم بین‌الملل را پذیرفته بود. از طرفی با توجه به اینکه دال مرکزی روابط خارجی قدرت‌های بزرگ در نسبت با «دیگران» در افق تجویزهای شرق شناسانه است، اصالت دادن به ساختارهای بین‌المللی متضمن پذیرش تقسیمات شرق شناسانه و نگاه سلسله مراتبی به قدرت است. لذا در تحقیق پیش رو به این پرسش پرداخته شده است که آیا ساخت سیاست خارجی دولت‌های هفتم و هشتم مبتنی بر معرفت شرق شناسانه است؟ پاسخ موقت پژوهش به این صورت است که ساخت سیاست خارجی دولت‌های هفتم و هشتم در مواجهه با مسائل و قدرت‌های بین‌المللی تحت تأثیر معرفت شرق شناسانه بوده و برای تفسیر آن از تحلیل محتوا (کیفی) داده‌های اسنادی و کتابخانه‌ای به ویژه مبانی و مستندات نظری برنامه چهارم توسعه بهره گرفته شده است. نتیجه اینکه به نظر می‌رسد رویکرد ساختارگرایی شرق شناسانه مبتنی بر پذیرش خود به عنوان قدرتی تبعی نه تنها با فطرت انسانی و اندیشه اسلامی سازگار نیست، بلکه قادر نخواهد شد منافع ملی مادی مدعای خود را نیز حاصل کند.

واژگان اصلی: ایران، سیاست خارجی، شرق شناسی، دولت‌های هفتم و هشتم، محمد خاتمی.

۱. دانشجوی دکتری علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران.

۲. استادیار گروه علوم سیاسی دانشگاه تربیت مدرس، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)

مقدمه

دوم خرداد ۱۳۷۶ سرآغاز فصل نوینی در سیاست کشور و به ویژه عرصه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به شمار می رود. با پیروزی سیدمحمد خاتمی در انتخابات دوم خرداد، سیاست خارجی کشور دچار دگرگونی و تغییرات رفتاری و گفتمانی شگرفی شد. اولویت یافتن «توسعه سیاسی» در داخل، سیاست «تنش زدایی»، «صلح گرایی»، «تعامل سازنده»، «گفتگوی تمدن ها»، «اعتمادسازی» و «چند جانبه گرایی گفتمانی» را می توان کانون های مهم سیاست خارجی دولت های هفتم و هشتم به ریاست سید محمد خاتمی به شمار آورد. گفتمان حاکم بر این دوره که از آن به گفتمان «فرهنگ گرای سیاست محور» یا «عمل گرایی سیاسی فرهنگی» یاد می شود، متضمن نوعی همزیستی مسالمت آمیز و روند جدیدی از سیاست تنش زدایی است که به دنبال پیگیری و تکمیل سیاست تنش زدایی دوران سازندگی بود، که در این دوره با شدت بیشتری پی گرفته شد. اگر در دوران ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی سیاست تنش زدایی و اعتماد سازی به صورت شکلی اعمال می گردید، این سیاست در دولت خاتمی به شکل اجرایی تر دنبال شد. (ازغندی، ۱۳۹۴: ۷۷)

سیاست تنش زدایی به مثابه محور اصلی سیاست خارجی خاتمی، و طرح گفتگوی تمدن ها، و شعارهایی که در زمینه تحول و توسعه سیاسی در داخل ایران از جانب خاتمی داده شده بود، به همراه تغییر لحن وی نسبت به غرب، سبب استقبال کشورهای غربی از این سیاست ها شد. گفتگوهای انتقادی که در دوران هاشمی و در نتیجه ماجرای «میکونوس» با شکست مواجه شده بود، نه تنها برقرار، بلکه به گفتگوهای «سازنده» و فراگیر تبدیل شد. و علی الظاهر روابط ایران با کشورهای غربی به ویژه اروپا تفاوت چشمگیری یافت، و بعضاً تغییر لحن آمریکایی ها را نیز در پی داشت. (درویش منش، ۱۳۸۷) و از آن جمله می توان به اظهار تأسف آمریکا از دخالت در کودتای آمریکایی-انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ او برداشتن تحریم های ناچیز اقلامی همچون پسته و قالی اشاره داشت. (صدقی، ۱۳۹۲: ۱۴) با این حال علی رغم اینکه خاتمی سیاست تنش زدایی را نه یک تاکتیک، بلکه استراتژی دوره جدید سیاست خارجی جمهوری اسلامی تعریف می کرد (ازغندی، ۱۳۹۴: ۷۸)

اما سیاست خارجی وی به رغم دستاوردهای شکلی و ظاهری، مانند سفرهای متعدد و متقابل مقامات ایرانی و اروپایی به کشورهای یکدیگر، هیچ گاه نتوانست به دستاوردهای «راهبردی» نائل آید. خاتمی که با کاهش منافع ملی و کم رنگ نمودن اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی در صدد عادی سازی روابط و تعامل سازنده، مخصوصاً با کشورهای سلطه طلب نظام بین الملل بود، نه تنها از جانب همین کشورها به صورت یک کشور عادی مورد پذیرش واقع نشد، که در نهایت در لیست «محور

شرارت» اعلامی از جانب رئیس جمهور وقت آمریکا نیز قرار گرفت. (صدقی، ۱۳۹۲: ۱۴-۱۱)

خاتمی اگر چه در ظاهر به برخی شرایط ناعادلانه حاکم بر سیستم بین الملل، مانند ساختار شورای امنیت، معترض و منتقد بود، لکن ضمن پذیرش عمده ترین چارچوب های نظام بین الملل، در صدد معرفی چهره صلح جو، و به تعبیر دقیق تر سازش پذیر از جمهوری اسلامی، و جلب اعتماد یا همان «اعتماد سازی» سردمداران امپریالیست این سیستم، به بهانه واقع گرایی و مصلحت اندیشی بود. حتی سیاست توسعه سیاسی و مردم سالاری در داخل را، که نه کاملاً منطبق با آموزه های اسلامی و قانون اساسی، که اتفاقاً با معیار غربی مطرح شده بود، می توان در همین جهت، یعنی در جهت خوشایند قدرت های استعماری غربی به سردمداری ایالات متحده آمریکا و در مرتبه بعدی کشورهای اروپایی، با هدف ایفای نقش و بازیگری- البته نه در خلاف جهت اهداف امپریالیستی غربی و نه در جهت برهم زدن وضع موجود- در عرصه روابط بین الملل، به عنوان لازمه توسعه و پیشرفت ارزیابی کرد.

با تشکیل دولت خاتمی فصل جدیدی از رویکرد «ساختارمحوری» به منصفه ظهور رسید که تلاش داشت سیاست تنش زدایی دولت سابق را که به صورت ناقص و ناموفق دنبال شده بود، پیگیری کند. در همین راستا شعارهایی مانند گفتگوی تمدن ها در دستور کار دولت قرار گرفت. شاید از آنجایی که برخی گفتگوی تمدن ها را نظریه ای به منظور مقابله با جبهه گیری های تخصصی جهان غرب می دانند، خاتمی نظریه پردازی کارگزارگرا قلمداد شود که سعی داشت بر شرایط ساختاری حاکم بر جهان تاثیر گذاشته و از طریق سیاست خارجی ایران در آن تحول ایجاد کند. اما به نظر می رسد هدف وی معرفی چهره ای صلح طلب از ایران و به عبارتی بازسازی وجهه جمهوری اسلامی به طوری که آماده است با دیگران تعامل مثبت داشته باشد، بوده است. (قنبرلو، ۱۳۸۷)

تکاپویی که خود حرکت در متن از پیش تعیین و تنظیم شده شرق شناسی بود. چرا که دال مرکزی روابط خارجی قدرت های بزرگ در نسبت با «دیگران» و ایران شرقی به جز تجویز های شرق شناسانه نیست؛ شرق شناسی اعم از اینکه کلاسیک باشد یا نوین.

مع الوصف به نظر می رسد گفتمان «شرق شناسی» می تواند چارچوب نظری نوینی برای فهم روشمند مبانی نظری ساخت سیاست خارجی دولت های هفتم و هشتم به دست دهد. در همین راستا با پرداختن به چیستی گفتمان شرق شناسی، به شاخص های سیاست خارجی شرق شناسانه خواهیم رسید و در ادامه به تحلیل محتوا کیفی داده های اسنادی و کتابخانه ای به ویژه مبانی و مستندات نظری برنامه چهارم توسعه با استفاده از شاخص های سیاست خارجی شرق شناسانه خواهیم پرداخت.

۱. چارچوب نظری؛ شرق شناسی

۱-۱. شرق شناسی به مثابه گفتمان

به دو گونه رابطه میان دانش و قدرت می توان دست یافت: اول دانشی که به طور مستقیم در خدمت قدرت قرار می گیرد و موجبات بسط و گسترش آن را فراهم می آورد. به عنوان مثال می توان به نقش مستقیم یک شیمی دان که به واسطه کشف یک ترکیب شیمیایی به تولید بمب دست می زند و یا نقش یک فیزیک دان که موشک اختراع می کند، یا نقش یک شرق شناس که به دولت متبوع استعماری اش پیشنهاد استقرار در فلان منطقه مستعد استعمار را می دهد (که البته نسبت به پیوند «گفتمان» شرق شناسی و قدرت در مرتبه کم اهمیت تری قرار دارد)، در بسط و گسترش قدرت اشاره کرد. اما نوع دیگری از رابطه قدرت و دانش را می توان شناسایی کرد که دانش به صورتی «ساختاری»، «درونی»، «محتوایی» و «غیر مستقیم» به قدرت خدمت کرده است. تبیین این نوع از رابطه قدرت و دانش عمدتاً مدیون اندیشه ورزی میشل فوکو است. (نساج، ۱۳۹۱) «گفتمان شرق شناسی» که متضمن دوانگاری بین سوژه غربی و ابژه شرقی است، مصداق بارز و تجلی عینی این نوع پیوند از قدرت و دانش است.

شرق شناسی به مثابه گفتمانی است که در آن تمایز میان غرب و شرق، اساس هر نوع بحث و استدلالی می باشد. در این گفتمان، هستی «شرق» ساخته شده توسط غرب، در ارتباط با غرب و برای غرب است. شرق تصویری از یک دیگری بیگانه و عقب افتاده در برابر غرب پیشرفته است. شرق شناسی با ویژگی آکادمیک خود، شیوه ای غربی برای تسلط بر شرق است و حاصل آن نادیده گرفتن واقعیت شرق و مردم آن می باشد. این شرق شناسی، پدرسالارانه، خودمركزی، نژادپرست و امپریالیستی است: شرق منفعل و ضعیف در برابر غرب عقل گرا و قدرتمند. (نساج، ۱۳۹۱: ۳)

اثر ادوارد سعید را می توان نمونه ای برجسته در میان مطالعات انجام شده در خصوص گفتمان شرق شناسی، دانست. از منظر سعید، شرق شناس شرق را «خلق» می کند و در جریان این خلق به ایجاد مجموعه ای از تصورات کلیشه ای کمک می کند، که بر اساس آن ها اروپا (غرب) «خود»؛ در اصل منطقی، توسعه یافته، انسان دوست، برتر، قابل اعتماد، پویا، خلاق و مرد صفت به تصویر کشیده می شود، در حالی که شرق، «دیگری» (صورت دون پایه و درجه دوم غرب یا خود)، غیر منطقی، گمراه، عقب مانده، ناقص، مستبد، پست، غیر قابل اعتماد، منفعل، زن صفت و از نظر جنسی منحرف نمایش داده می شود. سایر موهوماتی که به گفته ادوارد سعید، شرق شناسان ابداع کرده اند (

مفاهیمی مثل یک «ذهن شرقی» و یک «جامعه اسلامی» در مجموع به ایجاد یک «نظام هژمونی اشباع کننده» کمک می کنند؛ نظامی که جهت تغییر ساختار و تسلط بر شرق یا به تعبیری برای اشاعه امپریالیسم و استعمار طراحی شده است. (مک فی، ۱۳۹۲: ۱۹ و ۲۰)

ادوارد سعید (۱۳۷۱) در کتاب شرق شناسی نمونه های متعددی از کار شرق شناسی را که در آثار دانشمندان، شعراء، فلاسفه، کارگزاران دولتی، نظریه پردازان سیاسی، تاریخ نگاران، سیاستمداران، سفرنامه نویسان، و ... اروپایی آمده، ذکر می کند؛ از جمله این افراد می توان به داتنه شاعر ایتالیایی، بارتمه دهربلوت، آبراهام هیاسیته انکوئتیل دوپرون شرق شناسان فرانسوی، سر ویلیام جونز یکی از مسئولین کمپانی هند شرقی و بنیان گذار انجمن آسیایی بنگال، کارل مارکس اقتصاددان سیاسی آلمانی، گوستاو فلوریر رمان نویس فرانسوی، سر ریچارد برتون ماجراجوی انگلیسی، سر همیلتون گیب عرب شناس بریتانیایی و برنارد لوئیس اسلام شناس بریتانیایی که بعدها ساکن آمریکا شد، اشاره کرد.

البته سعید بر این باور نیست که مطالبی که او درباره شرق شناسی در متون و تفکرات غربی کشف می کند؛ پدیده ای خیالی و آمیخته با دروغ و افسانه است که در صورت آشکار شدن حقیقت، فراموش خواهد شد؛ (سعید، ۱۳۷۱: ۲۱) برعکس او عقیده دارد که این «شرق شناسی بخشی از یک گفتمان منسجم و نظام مند، یک فیلتر و صافی پذیرفته شده برای وارد کردن شرق به خودآگاه غربی ها، یکی از اجزای جدایی ناپذیر فرهنگ و تمدن مادی اروپا، و نیز ابزاری برای امپریالیسم بریتانیایی، فرانسوی و بعدها آمریکایی است.» (مک فی، ۱۳۹۲: ۲۱)

پدیده ی شرق شناسی که سعید مورد مطالعه قرار می دهد هیچ ارتباط واقعی با شرق حقیقی ندارد و اساسا بحث ارتباط شرق شناسی و شرق واقعی مطرح نیست. بلکه در گفتمان شرق شناسی «رابطه شرق و غرب، رابطه قدرت و سلطه و درجات مختلفی از برتری و تفوق پیچیده است.» (سعید، ۱۳۷۱: ۲۰) گفتمان شرق شناسی با مجموعه ای از تصورات، خیالات و سرهم بندی هایی در مورد شرق که درآمیخته با روابط قدرت است، این فرصت را در اختیار غرب قرار می دهد که با توجیه برتری و مشروع جلوه دادن تسلط خود، جایگاه محوری و فرادست «خود» در رابطه با «دیگری» شرقی بیابد و استحکام بخشد. (ساعی، ۱۳۸۵: ۱۴۹)

۲-۱. صفات شرق شناسی

در یک تعریف کلی و فراگیر، شرق شناسی به شناخت «شرق»، از منظری خاص می پردازد. منظری که علی رغم تنوع بسیار جهان شرق، آن را تنها یک «دیگری» تاریک و نابسامان در برابر

غرب نظام مند و پیشرفته نشان می دهد. مهم ترین ویژگی های مشترک شرق شناسی را می توان طی مؤلفه های زیر برشمرد:

۱- خلق شرق: شرق شناسی، «شرق» مورد توصیف خود را «ساخته» است. در این تلقی شرق یک ابداع اروپایی است و از دیرباز، خاستگاه ماجراهای عاشقانه، آدم های بیگانه، خطرات و سرزمین های به یاد ماندنی و تجربیات برجسته می باشد (سعید، ۱۳۷۱: ۱۳) به این ترتیب «دانش مربوط به شرق از آن روی که از منبع قدرت الهام گرفته است، به یک معنا شرق را ایجاد میکند و ایضاً شرقی را و دنیای او را» (سعید، ۱۳۷۱: ۷۸)

۲- یکپارچگی و همه شمولی: «شرق شناسی، زیاد از آنچه دنیس هی به عنوان عقیده اروپا خوانده دور نیست، نوعی تصور و عقیده جمعی که به ما «اروپایی ها» در مقابل «همه آن ها»، همه غیر اروپایی ها، هویت می بخشد.» (سعید، ۱۳۷۱: ۲۳)

۳- تمایز «ما» و «آن ها»: تاکید بیش از اندازه به تمایز «ما» (غربی ها) با «آن ها» از اساسی ترین مؤلفه های شرق شناسی است. به نحوی که سعید از آن هم به عنوان نقطه شروع و هم نتیجه کار شرق شناس یاد می کند... (سعید، ۱۳۷۱: ۸۸) در نگاه شرق شناسانه، صفات ناپسند به دیگری (شرقی) و صفات پسندیده به ما (غربی) نسبت داده می شود. به عنوان یکی از هزاران مثال به برخی از صفات به کار رفته در سخنان کرامر و بالفور که در کتاب «شرق شناسی» ادوارد سعید آمده می توان اشاره کرد: «انسان شرقی بی منطق، محروم، افتاده، ویران، مثل بچه، موجودی متفاوت بود و در مقابل، فرد اروپایی، منطقی، بافضیلت، پخته، طبیعی و نرمال بود.» (سعید، ۱۳۷۱: ۷۹)

۴- اندیشیدن به جای دیگری: با اینکه موضوع مورد مطالعه شرق شناسی، «شرق» است ولی شرق شناس به استثنای اینکه شرق نخستین دلیل و علت سخن اوست کاری با شرق ندارد. شرق شناس با اندیشیدن به جای «دیگری» (شرقی) به توصیف و تبیین شرق و بازنمایی اسرار سر به مهر آن برای غرب می پردازد. اهمیت این مسئله به اندازه اهمیت وجودی شرق شناسی است. چرا که از منظر سعید حضور شرق شناس فقط در صورت غیاب شرق امکان پذیر است: «نباید فراموش کنیم که حضور شرق شناس، تنها عملاً از طریق عدم حضور خود شرق، ممکن گردیده است.» (سعید، ۱۳۷۱: ۳۷۴)

۵- محوریت غرب و نیاز غربی: دیگر وجه مشترک مطالعات و گفتمان شرق شناسی این نگاه است که مرکز و میزان و ترازوی قضاوت ها نیز «ما» (غربی ها) هستیم: «...بررسی تخیلی امور شرقی کم و بیش منحصر بر مبنای یک وجدان والارته غربی قرار داده شد، به نحوی که از خلال مرکزیت

بلامنازع آن، دنیایی شرقی سر برآورد...» (سعید، ۱۳۷۱: ۲۴) علاوه بر آن بی تردید انگیزه غرب از نوع نگاهی که به «دیگری» دارد بیش از هر چیز پیگیری نیازهای خود است. به نحوی که اولاً شرق محل عظیم ترین، ثروتمندترین و قدیمی ترین مستعمرات غرب و به خصوص اروپا بوده و ثانياً «شرق به اروپا (و یا غرب) کمک کرد تا خود را از نظر شکل، شخصیت و تجربه به صورت نقطه مقابل شرق تعریف کند.» (سعید، ۱۳۷۱: ۱۴) «شرق شناسی آنقدری که با دنیای ما [غرب] سر و کار دارد با خود شرق سروکاری ندارد.» (نساج، ۱۳۹۱: ۱۰)

۶- فرادستی «ما» و فرودستی «آن ها»: یکی از این اصلی ترین وجوه تمایز شرق شناسی با سایر دیگری شناسی ها در این تصویر و تصور شرق شناسانه است که «هویت انسان اروپایی در مقایسه با تمام افراد و فرهنگ های غیراروپایی در سطح متعالی تری قرار دارد» (سعید، ۱۳۷۱: ۲۳) در گفتمان شرق شناسی، دیگری هم به لحاظ هستی شناختی در مقامی فروتر قرار دارد و هم به لحاظ سیاسی بر آن ها سلطه اعمال می شود. همچنین شرق به لحاظ اخلاقی نیز در وضعیتی به تصویر کشیده می شود که لاجرم می بایست تحقیر شود. (نساج، ۱۳۹۱: ۱۱)

۷- پیوند با قدرت: دانش شرق شناسی دانشی صرف برای شناخت دیگری نیست بلکه این دانش در خدمت قدرت به ابزاری فریب دهنده برای سیاست امپریالیستی غرب تبدیل شده است. به همین جهت «شاید مهمترین ویژگی گفتمان شرق شناسی پیوند قدرت و دانش در این حوزه باشد، به طوری که دانش تولیدشده در خدمت قدرت و سیاست قرار می گیرد. توجه به این معنا بیش از همه ناظر به نظریات میشل فوکو در باب قدرت و دانش است.» (نساج، ۱۳۹۱: ۱۱ و ۱۲)

۳-۱. شاخص های سیاست خارجی شرق شناسانه

اکنون با توجه به صفات و تعاریفی که برای گفتمان «شرق شناسی» ذکر شد، می توان به تعیین شاخص های سیاست خارجی شرق شناسانه مبادرت کرد. در همین راستا می توان شاخص های ذیل را برای ساخت سیاست خارجی شرق شناسانه برشمرد:

۱- سلسله مراتب قدرت به عنوان مبنا و اساس تولید سیاست خارجی

۲- محوریت غرب و نیاز غربی در ساخت سیاست خارجی

۳- سیاست خارجی ای که متضمن پذیرش فرادستی غرب و فرودستی «دیگری» غیر غربی است

۴- سیاستی که متضمن پذیرش رابطه سوژه-بژه در روابط فیما بین و در رابطه با قدرت های

بزرگ است.

۲. شرق شناسی و نظام بین الملل

ادوارد سعید عرصه تبدیل شرق «واقعی» به شرق «گفتمانی» را نظام بین الملل و تمایز بین جهان غربی و غیرغربی را از ویژگی های بنیادین آن می داند. نظامی که در یک طرف فراگفتمان مدرنیته دست به ایجاد دولت زده و در طرف دیگر مردمانی هستند که دولت هایشان محصول استعمار است. نظامی که در آن گفتمان شرق شناسی با حمایت قدرت امپریالیسم و استعمار موجب طرد شرق از صحنه بازیگری در ساحت روابط بین الملل شده است. (قهرمانپور، ۱۳۸۲: ۸۵-۸۴) همچنانکه از وستفالیای تا فروپاشی بلوک شرق و ظهور نظم نوین آمریکایی، «معادلات قدرت» در مفهوم «مدرن» آن به مثابه شالوده «گفتمان شرق شناسی»، دال مرکزی روابط قدرت های بزرگ غربی با «دیگری» غیر غربی را شکل و جهت می دهد. مناسباتی که بر اساس آن نقش «سوژه» به دول امپریالیستی غربی و نقش «ابژه» به شرق و ملل شرقی تحویل شده است. نظمی که بر این اساس در عرصه بین الملل شکل گرفته نیز حاصل منطق تنازع و بقایی داروینستی بوده و با استدلال دول پیروز و دول شکست خورده تداوم یافته است. کما اینکه ساختارها، نهادها، هنجارها و روندهای نظام بین الملل از وضعیت آغازین دولت-ملت گرفته تا نظام امنیت جمعی و جامعه ملل تا شورای امنیت و حق وتو و نظامات حقوق بشری بر این مبنای ریزی شده و حاوی سرشتی سلطه گرانه بوده اند. همچنانکه دو جنگ جهانی و آمار حیرت آور بیش از صد میلیون کشته اعم از زن و کودک و غیر نظامی توسط دول غربی به ظاهر متمدن از نتایج همین روندهاست.

همانگونه که قبلا اشاره شد، شرق شناسی در صور کلاسیک و نوین، اما در ذات واحد خود متضمن تحویل نقش برتر، سوژه شناسا و فرادست، به «خود» غربی، و تحویل نقش پست تر، ابژه شناخت و ذاتا فرودست، به «دیگری» غیر غربی (و شرقی) است. این گفتمان همزاد، همراه، در یک وابستگی دیالکتیکی با، و در خدمت استعمار در چهره های کلاسیک، نو و فرانو، و امپریالیسم در اشکال گوناگون سیاسی، نظامی، اقتصادی و فرهنگی و رسانه ای بوده است. گفتمان شرق شناسی، چه در عصر استعمار کلاسیک و اشغال نظامی و مستقیم و غارت بلاواسطه ثروت های عظیم ملل تحت استعمار، چه در دوران استعمار نو و فرانو و مکیدن خون ملت های غیر غربی به وسیله حاکمان وابسته و اشغال حاکمیت (سیاسی) به جای سرزمین، وابستگی های اقتصادی کشورهای عقب نگه داشته شده - نه عقب مانده - توسعه و مدرنیزاسیون در معنای تحمیل الگوهای اقتصادی مبتنی بر روابط استعماری و معادلات نابرابر در قدرت و مبادلات نابرابر در ثروت، جهانی سازی؛

اشاعه و نهادینه کردن الگوها و ارزش های لیبرالی-آمریکایی و عصر امریالیسم فرهنگی و رسانه ای، ره آموز روابط قدرت های امپریالیستی غربی با دیگری و به خصوص ملل شرقی بوده است. مع الوصف از مهم ترین دلایل لزوم مطالعه گفتمان شرق شناسی به عنوان اساس و مبنای روابط قدرت های بزرگ امپریالیستی غربی با «دیگری» غیر غربی این است که نگاه شرق شناسانه، صرفاً نگاه شرق شناسان و در یک دید کلی غربی ها به شرق و شرقی ها نبوده، بلکه دامنه آن به خود شرق نیز کشیده شده است. همانگونه که نگرانی سعید را نیز برانگیخته، بسیاری از کتاب ها، نشریات، روزنامه ها و نوشته جات روشنفکران شرقی، مملو از افسانه هایی است که ساخته و پرداخته شرق شناسی است. (عضدانلو، ۱۳۷۲: ۱۸) به عنوان مثال سعید با اشاره به رمان «کیم» اثر رودیاری کیپلینگ هندی تبار، با یادآوری «شورش بزرگ» هندی ها در سال ۱۸۵۷ به عنوان یکی از مهم ترین اتفاقات در روابط استعماری انگلستان با هند، نشان می دهد که چگونه این امر مهم توسط کیپلینگ، به عنوان کارهایی ذاتی و بیماریگونه از سوی هندی ها تقلیل یافته و ساده سازی شده است. به گفته سعید، در این رمان بومیان نیز هندوستان را آنگونه می بینند که یک سرهنگ انگلیسی می بیند. (سعید، ۱۳۸۲) فراتر از آن، نخبگان سیاسی و سیاست مداران جهان سومی که نگاه و شناخت آن ها از جهان و انسان تحت تاثیر گفتمان شرق شناسی قرار دارد، دست به اتخاذ سیاست ها و تصمیم هایی خواهند زد که مبتنی بر معرفت شرق شناسانه و با محوریت «غرب» به عنوان مرکز عالم خواهد بود.

لذا با درک اهمیت چارچوب نظری شرق شناسی برای تحلیل سیاست خارجی، به تحلیل محورهای مختلف سیاست خارجی جمهوری اسلامی در دولت های هفتم و هشتم در پرتو شاخص های شرق شناسی می پردازیم تا ببینیم آیا ساخت سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوران مذکور، مبتنی بر یک معرفت «شرق شناسانه» بوده است؟

۳. سیاست خارجی دولت های هفتم و هشتم

۳-۱. سیاست تنش زدایی

با پیروزی سیدمحمد خاتمی در انتخابات ۱۳۷۶ و طرح برنامه های وی، گسترش روابط خارجی در چارچوب سیاست تنش زدایی در دستور کار دولت قرار گرفت. این سیاست که در دوره پیشین با وقوع ماجرای رستوران میکونوس و ترک ایران توسط سفرای کشورهای اروپایی و توقف روند گفتگوهای انتقادی، با شکست مواجه شده بود، با تغییر در لحن و شیوه رفتار، و با اولویت دادن به توسعه سیاسی به جای توسعه صنعتی-اقتصادی و عدالت اجتماعی، و همچنین پذیرش پلورالیسم

جهانی در معنای نفی نظام تک قطبی و پذیرش مساوی بودن فرهنگ‌ها، به محور اصلی سیاست خارجی جمهوری اسلامی در دوران اصلاحات تبدیل شد. یکی دیگر از تحولات اساسی در حوزه گفت‌وگو سیاست خارجی در این دوران نسبت به دوران قبلی، جایگزینی «مشروعیت اثباتی» به جای «مشروعیت سلبی» در معنای پرهیز از دشمن تراشی و اجتناب از طرح شعارهای تحریک‌کننده و پرخاشگرایانه بود. (ازغندی، ۱۳۷۸: ۱۰۴۴)

تنش زدایی که در همه ابعاد خودش به مثابه محور اصلی سیاست خارجی جمهوری اسلامی در دولت‌های هفتم و هشتم به شمار می‌رود، اهدافی را دنبال می‌کند. به گفته خاتمی: «سیاست تنش زدایی اهدافی دارد؛ هدف مهم آن تقویت تثبیت و توسعه امنیت و منافع ملی است». وی با اشاره به اینکه سیاست تنش زدایی به منافع و امنیت ملی کشور بی تفاوت نیست می‌افزاید: «[اتفاقاً] راه رسیدن به امنیت پایدار و تامین گسترده منافع ملی ما در اجرای تنش زدایی است». (خاتمی، ۱۳۸۰: ۹۹) در چارچوب این سیاست، که بسیار فراتر از تاکتیک رفته و به عنوان یک استراتژی در صدر اولویت سیاست خارجی ایران قرار گرفت، «عادی سازی»، «اعتمادسازی» و توسعه همکاری‌ها و مناسبات با کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس و اتحادیه اروپا و همچنین ایالات متحده آمریکا در دستور کار سیاست خارجی ایران قرار گرفت. در همین راستا گفتگوی مستقیم با کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس و کشورهای اروپایی، و مذاکره غیر مستقیم با آمریکا به مثابه سیاست راهبردی دولت خاتمی تعقیب شد. (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۱: ۴۵۷)

۳-۲. اعتماد سازی

«اعتماد سازی» به معنی حذف علل تنش‌های موجود، از تضمینات اصلی سیاست تنش زدایی در سیاست خارجی خاتمی به شمار می‌رود. اعتمادسازی در روابط بین الملل به وجه ایجابی و اثباتی سیاست تنش زدایی مربوط است. اگر در دولت هاشمی رفسنجانی، تنش زدایی در جهت کسب «مشروعیت سلبی»، در معنای پرهیز از اقدامات تحریک‌کننده و اجتناب از پرخاشگری تعریف می‌شد، در دوران ریاست جمهوری سید محمد خاتمی این سیاست در جهت کسب «مشروعیت اثباتی»، به معنی انجام اقدامات اعتمادساز در جهت شفافیت، برای از میان بردن یا حداقل کاهش جو بی اعتمادی و سوءظن کشورها نسبت به یکدیگر، است. اعتماد سازی را اساساً فرآیندی با ماهیت نظامی-امنیتی دانسته اند که برای افزایش ثبات در روابط نظامی-امنیتی دو یا چند کشور به کار می‌رود. «شفافیت» به عنوان مفهوم اساسی اعتمادسازی، در همین راستا و به منظور کاهش عدم اطمینان

و نگرانی دو طرف از وضعیت نظامی یکدیگر است. اگرچه در عرصه روابط بین الملل به اعتماد کامل نمی‌توان دست یافت، لکن با اعتمادسازی و شفافیت و اتخاذ راهکارها و راهبردهایی در راستای اطمینان بخشی و رفع سوء تفاهمات، می‌توان جو بی‌اعتمادی و امنیتی حاکم بر روابط بین کشورها را تا حد قابل توجهی کاهش داد. (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۱: ۴۷۳) نکته حائز اهمیت در سیاست اعتمادسازی، این است که اقدامات یکجانبه، حتی اگر برای تشویق طرف مقابل برای پاسخ گرفتن از او باشد، اعتمادسازی خوانده نمی‌شود. اعتماد سازی که با هدف افزایش اطمینان و اعتماد و از میان بردن علل تنش در روابط بین دو یا چند کشور است، همکاری متقابل همه طرف‌ها را می‌طلبد. (درویش منش، ۱۳۸۷: ۲۴) به تعبیر دیگر افزایش اعتماد و کاهش جو بی‌اعتمادی در سیاست خارجی از طریق اعتمادسازی، مستلزم پیش‌بینی پذیری متقابل رفتاری، پاسخگویی متقابل، و محاسبه پذیری دو جانبه است. (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۱: ۴۷۵)

به عقیده برخی، بی‌اعتمادی بسیاری از کشورها به جمهوری اسلامی ایران، به دلیل سوء تفاهمات و عدم درک صحیح از نیات و مقاصد ایران است. به همین جهت در دولت‌های هفتم و هشتم سعی بر این شد تا با تکیه بر عقلانیت ارتباطی - که ریشه در اندیشه دموکراسی گفتگویی هابرماس دارد - که بر گفتگو و مفاهمه بین الاذهانی ابتناء دارد، بر این سوء تفاهمات و سوء برداشت‌ها فائق آمده، و اعتماد کشورها، به ویژه قدرت‌های بزرگ را جلب نماید. به گفته کمال خرازی وزیر امور خارجه وقت ایران:

سیاست خارجی ما با راهبردهای تشنج زدایی، اعتمادسازی و مشارکت دسته‌جمعی وارد مرحله نوینی شد... در بعد دوجانبه و منطقه‌ای سیاست خارجی ما، در گشودن باب گفت و شنودهای خرددورانه، گسترش اعتماد سازی و افزایش همکاری‌های ثمربخش و ارتقاء سطح روابط با همسایگان و سایر مناطق جهان از اروپا گرفته تا آفریقا توفیقات چشمگیری برای ایران به دست آورده است. امروز فرآیند اعتمادسازی با همسایگان ما تا آن اندازه ژرفا یافته که همکاری‌های امنیتی در بعد منطقه‌ای را نیز در بر گرفته است. (روزنامه اطلاعات، ۸/۳/۸۰)

بدیهی است که شفافیت درباره نیات و مقاصد در سیاست خارجی، به هیچ وجه نباید به معنی ارائه اطلاعات محرمانه و اسرار نظامی، اقتصادی، و سیاسی کشور در خدمت طرف مقابل گرفته شود. چراکه مقصود از اعتماد سازی، ایجاد شفافیت برای رفع نگرانی از نیات و انگیزه‌هاست نه رفع نگرانی از قدرت. (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۱: ۴۷۴) از این رو تجویز سیاست کاهش بودجه نظامی

ایران به پنج برابر کمتر و رساندن به ۲۰ درصد سطح آن زمان در مستندات نظری برنامه چهارم توسعه، به بهانه پردردسر بودن پیشرفت نظامی و تکنولوژیکی، آن هم در شرایطی که اولاً سطح بودجه نظامی ایران در مقایسه با نه تنها کشورهای بزرگ دنیا، که حتی در مقایسه با کشورهای منطقه اعم از عربستان سعودی و اسرائیل قابل مقایسه نیست و ثانیاً جمهوری اسلامی به خاطر ماهیت دینی، و اعلام انزجار از نظام سلطه و استکبار جهانی به کرات تهدید به حمله نظامی می شود، حکایت از این دارد که ادعای اعتماد سازی بر اساس همکاری متقابل و از موضع برابر سرایی بیش نیست، و تکاپوی منفعلانه که متضمن چشم پوشی از مولفه های قدرت، خصوصاً در عرصه نظامی است، برای اثبات خود به نظام بین الملل که روابط جاری در آن مبتنی بر سلطه و زور است، کشور را در موضع ضعف قرار خواهد داد.

با این اوصاف روشن است که این ساختار (نظام بین الملل) است که هدایت کارگزار (دولت جمهوری اسلامی) را در اختیار خود دارد. در همین راستا دولت های هفتم و هشتم جمهوری اسلامی درصدد است تا شده حتی با کاهش منافع ملی و تخفیف در اصول سیاست خارجی جمهوری اسلامی مصرح در قانون اساسی و اندیشه امام خمینی (ره)، اعتماد سازی را در جهت کسب مشروعیت اثباتی و پذیرفته شدن به عنوان بازیگر هنجار پذیر، مخصوصاً به واسطه متعهد ساختن خود به تعداد قابل توجهی از معاهدات بین المللی دنبال کند.

۳-۳. گفت و گوی تمدن ها

ایده «گفتگوی تمدن ها» توسط سید محمد خاتمی نخستین بار در ۱۸ آذر ماه ۱۳۷۶ در هشتمین نشست سران سازمان کنفرانس اسلامی در تهران، و سپس در ۱۳ آبان ماه ۱۳۷۷ در مجمع عمومی سازمان ملل متحد مطرح شد. همانجا خاتمی پیشنهاد داد سال ۲۰۰۱ به نام گفتگوی تمدن ها نام گذاری گردد: «به نام جمهوری اسلامی ایران پیشنهاد می کنم که به عنوان گام اول، سال ۲۰۰۱ از سوی سازمان ملل سال گفتگوی تمدن ها نامیده شود. با این امید که با این گفت و گو نخستین گام های ضروری برای تحقق عدالت و آزادی جهانی برداشته بشود. (خاتمی، ۱۳۸۰: ۱۷) مجمع نیز سال ۲۰۰۱ میلادی را به اتفاق آرا به عنوان سال گفتگوی تمدن ها نام گذاری کرد. نظریه گفتگوی تمدن ها که در کانون سیاست خارجی توسعه گرای فرهنگی سیاسی دوران اصلاحات قرار گرفت، و سرخوشانه تمامی اصول و اهداف سیاست خارجی حول آن تعریف و تبیین شد، به عنوان تقویت کننده و مکمل سیاست تنش زدایی خاتمی محسوب می شود. (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۱: ۴۵۱)

قبل از طرح نظریه گفتگوی تمدن‌ها، نظریه دیگری تحت عنوان برخورد تمدن‌ها از سوی نظریه پرداز مشهور آمریکایی، «ساموئل هانتینگتون» مطرح شده بود. در اصل نظریه گفتگوی تمدن‌ها در واکنش و پاسخ به نظریه مذکور مطرح شد. از نظر خاتمی: «هانتینگتون» به عنوان یک ژورنالیست و نه یک فیلسوف ذهنیت حاکم بر مراکز قدرت جهان غرب را منعکس کرده است. (خاتمی، ۱۳۸۰: ۱۰۰)

خاتمی با توجه به اعلام سال ۲۰۰۱ میلادی به عنوان سال گفتگوی تمدن‌ها، و اقبال و استقبال بسیاری از اندیشمندان و سیاستمداران از جوامع مختلف از این طرح، تلاش کرد در دیدارها و سخنرانی‌های مختلف داخلی و خارجی به تبیین ابعاد مختلف این ایده پردازد. نظریه گفتگوی تمدن‌ها با رویکرد فرهنگی به سیاست و روابط بین‌الملل، فرهنگ و تمدن را اساس و بنیاد روابط بین‌الملل تلقی می‌کند، که دارای نقشی تعیین‌کننده و قوام‌بخش در سیاست جهانی است. در رهیافت گفتگوی تمدن‌ها، از منظر فرهنگ و معنویت و اندیشه به سیاست و زندگی انسان و روابط بین‌الملل نگریسته می‌شود. (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۹۱: ۴۵۱ و ۴۵۲)

از نظر خاتمی گفتگوی تمدن‌ها ریشه در فطرت الهی انسان دارد و در واقع آغاز راه شکوفایی فطرت انسانی است. همچنین از دیدگاه وی گفتگوی تمدن‌ها به معنی گفتگوی تمدن‌های موجود و فعلیت یافته نیست، بلکه مراد از این نظریه گفتگوی مبادی و مبانی تمدن‌هاست. حتی اگر دوران یک تمدن به پایان رسیده باشد. از نظر خاتمی «گفتگو در صورتی رخ می‌دهد که طرفین در وضعیت مساوی قرار بگیرند» و «شرط آن این است که اولاً ما آماده این گفتگو باشیم و ثانیاً غرب آماده این گفتگو باشد» و اگر جهان اسلام می‌خواهد برای این گفتگو آماده شود «در درجه اول نیازمند اجتهادی نو در همه عرصه‌های هویتی و فرهنگی و مدنی خود است؛ نه تنها در فقه، کلام، فلسفه و تفسیر، بلکه در همه شاخه‌ها و شعبه‌های دانش و معرفت دینی باید اجتهاد کرد» (خاتمی، ۱۳۸۰: ۱۲۱) لکن اعتقاد به جاودانگی دین و وحی در اندیشه خاتمی، مانع از ارائه برداشت و تفسیری نوین و در حقیقت «مدرن» از دین از جانب وی نیست. این طرز تلقی که ریشه در عقاید و افکار گروه‌ها و حلقه‌های فکری همچون «آیین»، «سلام»، «مرکز مطالعات استراتژیک ریاست جمهوری» و حلقه «کیان» و همچنین افرادی مثل سروش، علوی‌تبار، کدیور، حجاریان، آرمین، خانیک، گنجی، و خود سید محمد خاتمی دارد، با تاکید بر «عقل خودبنیاد» مدرن و اعتقاد به تفکیک نهاد دین و سیاست یا همان سکولاریسم سیاسی (حداقلی)، و پذیرفتن مدرنیته به عنوان یک اصل، در پی تغییر دین برای سازگاری با آن هستند. حلقه‌های فکری و اشخاص مذکور که چه در حوزه اندیشه و چه در عرصه

عمل، بر دولت های هفتم و هشتم سیطره داشتند، با اعتقاد به محوریت «دنیا» و تلاش برای «بازسازی نظم مطلوب این جهانی» به کمک «عقل خودبنیاد»، دیگر در پی بیرون کشیدن نظم مطلوب مبتنی بر دین و یا پیاده سازی ارزش های دینی نبودند. (سام دلیری، ۱۳۹۳) لذا می توان مراد از آماده شدن جهان اسلام برای گفت و گو با غرب را همان «مدرن شدن» فهمید. بر همین اساس با توجه به اینکه فراگفتمان مدرنیته که گفتمان شرق شناسی در ذیل آن و در جهت تحقق اهداف آن متولد شده است، با مبانی امانیستی، سکولاریستی، و سوئیژکتیویستی خود، که مفروض آن دال بر دایر مداری بشر غربی بر عالم و آدم است، و از قضا در مقابل مبانی انقلاب اسلامی که به تعبیر «میشل فوکو» از آن به «انقلابی به نام خدا» یا «روحي در جهان بی روح» یاد می شود، قرار دارد، بر ساختارها، نهادها و هنجارهای نظام بین المللی سیطره دارد. از این رو محوریت ارزش های مدرن، در ساخت سیاست خارجی جمهوری اسلامی، در اندیشه دولتمردان دولت های هفتم و هشتم دوباره ساختار محوری را به عنوان رویکرد غالب دولت اصلاحات در ذهن تداعی می کند. ایده گفتگوی تمدنها با اینکه با استقبال بسیاری از کشورها مواجه شد و حتی با تصویب مجمع عمومی سازمان ملل، سال ۲۰۰۱ نیز به همین نام نامگذاری شد، اما با دور زدن در بسیاری از همایش ها، کنفرانس ها، و سمینارهای داخلی و بین المللی، به تدریج با خارج شدن از فضای ذهنی بازیگران بین المللی و همچنین محافل علمی و دانشگاهی، هیچگاه دستاورد راهبردی برای کشور به ارمغان نیاورد و به دست فراموشی سپرده شد. چراکه اولاً: ایده گفتگوی تمدن ها بسیار کلی و مبهم بود و بسیاری از مسائل و مفاهیم اساسی، و از آن جمله مفهوم گفتگو و مفهوم تمدن و فرهنگ، و نه حتی حدود و ثغور تمدنها روشن نبود. به عنوان مثال در گفتگوی میان تمدن غرب و اسلام، نه در حیطة و گستره کشورهای غربی، و نه در قلمرو کشورهای اسلامی تمدن یکسانی وجود دارد. چنانچه قرار شد گفتگویی صورت بگیرد، چه کسانی باید نماینده هر کدام از تمدن ها باشند؟ مسلمانان، کدام کشور را به عنوان نماینده تمدن اسلامی می پذیرند؟ کدام اسلام باید مبنای گفت و گو باشد؟ در غرب چگونه؟ ثانیاً: گفتگوی تمدن ها طرحی به غایت آرمانگرایانه بود که به معادلات قدرت بین المللی توجه کافی نداشت، یا ساده لوحانه در پی تغییر پارادایم حاکم بر روابط بین الملل بود. در حالیکه تغییر این پارادایم، هم مستلزم قدرت فوق العاده و هم نیازمند موافقت کشورهای قدرتمند جهان است، که از قضا ساختار موجود را مطلوب و در راستای تامین اهداف و منافع خود می بینند. غرب که خود را در برابر اسلام و جوامع اسلامی در موضع قدرت و فراستگی می بیند، عملاً ضرورتی برای گفتگو با طرف مقابل نمی بیند.

غرب گفتگویی را می‌پذیرد که مبنای آن گفتمان شرق شناسی باشد. به عبارتی گزاره‌های شرق شناسی اعم از فرادستی و محوریت غرب و فرودستی «دیگری»، در آن گفتگو رعایت شده باشد. که با این وجود عملاً دیالوگی (گفتگوی دو جانبه) در کار نیست و در اصل مونولوگ است. همچنانکه تقلاهای برخی کشورهای جهان سومی، از جمله ایران در دولت های هفتم و هشتم، در همین راستا قابل ارزیابی است؛ تکاپویی است برای اثبات خود برای قدرت های بزرگ، تمنایی است برای پذیرفتن ما به عنوان بازیگری هنجار پذیر. ثالثاً: رهیافت گفتگوی تمدن ها دارای راهکار اجرایی و عملی نبود. و طرح و نظریه ای که به مقام عمل و اجرا نائل نشود، چیزی جز یک آرمان نخواهد بود و کاربرد آنچنانی در حوزه سیاست خارجی نخواهد داشت. رابعاً: در این رهیافت توافقی بر سر عاملان و کارگزاران گفتگو وجود نداشت. به گفته خاتمی:

ما گفتگوی تمدن ها را مطرح نکردیم تا بهانه ای باشد برای اینکه معاون وزارت خارجه ما با معاون وزارت خارجه فلان جا، وزیر خارجه ما با وزیر خارجه فلان جا، سفیر ما با سفیر فلان جا صحبت بکند. این کارها که انجام می شد. ما در پی آنیم که بدنه تمدن ها با هم برخورد کنند و متفکران و اندیشمندان میداندار باشد. (خاتمی، ۱۳۸۰: ۱۰۷)

اما در مقابل باور وی، کشورهایمانند آمریکا بر مشارکت نمایندگان رسمی و تایید شده دولت ها در فرآیند گفتگو تاکید دارند. و گفتگوی تمدن ها را بدون دخالت دولت و پیگیری منافی که دولت در پی آن است، قابل قبول نمی دانستند. خامسا: غیریت سازی مفرط نیز از دیگر موانع بسیار مهم تحقق گفتگوی تمدن ها بوده است. این مقوله که یکی از کارکردهای مهم گفتمان شرق شناسی است، و در این گفتمان به اوج خود می رسد، از جانب قدرت های بزرگ غربی به وجود آمده و موجب حس برتری جویی آن ها گشته است. در نتیجه این قدرت ها خود را متمدن و «دیگری» را غیر متمدن می دانند، و بر همین اساس برای خود رسالت «تمدن سازی» قائل می شوند. غیریت سازی که در شکل مفرط خود در شرق شناسی متجلی است، متضمن تحویل نقش سوژه (فاعل شناسا) برای «خود» غربی و نقش ابژه (موضوع شناخت) به «دیگری» غیر غربی اعم از ملل شرقی و ایرانی است.

در نهایت، از دیگر عواملی که مانع از تحقق ایده گفت وگویی تمدن های خاتمی در عرصه عمل شد، می توان به عوامل ذیل اشاره کرد: عدم توجه به منافع عینی، تفاوت بنیادین نظام های ارزشی و عقیدتی، جریان داشتن اطلاعات غیر آزاد و پردازش شده خصوصاً به واسطه امپریالیسم رسانه ای غرب، عدم رعایت احترام و همکاری متقابل از جانب غرب به عنوان شرط ضروری گفتگو. لذا

می‌توان چنین نتیجه گرفت که گفتگوی تمدن‌ها، به عنوان ایده و رهیافت مکمل سیاست تنش‌زدایی که به عنوان اصل محوری سیاست خارجی خاتمی به شمار می‌رود، هیچ‌گاه نتوانست از حد یک بحث تبلیغاتی و لوکس فراتر رفته و دستاورد راهبردی برای کشور به ارمغان بیاورد. (درویش منش، ۱۳۸۷: ۲۷۰-۲۴۷)

۴. سیاست خارجی دولت‌های هفتم و هشتم در پرتو شاخص‌های شرق‌شناسی

شاید برخی خاتمی را به سبب انتقادات - ظاهری - به سیستم بین‌الملل، شخصیتی کارگزار گرا که در صدد تغییر گفتمان حاکم بر این سیستم است، ارزیابی کنند، با این حال با مراجعه به مبانی فکری حاکم بر دولت اصلاحات، و از آن جمله با مراجعه به مبانی نظری و مستندات برنامه چهارم توسعه به مثابه مولفه‌های گفتمان حاکم بر سیاست‌گذاری در دولت‌های هفتم و هشتم، و به ویژه ساخت سیاست خارجی جمهوری اسلامی در دوران مذکور، در می‌یابیم که آنچه که ره‌آموز سیاست‌های اقدامی دولت خاتمی در حوزه سیاست خارجی بوده، نه اظهارات کارگزار محورانه و متقدانه وی نسبت به نظام بین‌الملل، بلکه شبکه معنایی ساختار محورانه در افق گفتمان «شرق‌شناسی» بوده که بر تار و پود اندیشه دولتمردان و اندیشه‌ورزان دولت‌های هفتم و هشتم حاکم بوده است.

در همین راستا اکنون که به مهم‌ترین محورهای سیاست خارجی دولت‌های هفتم و هشتم با چارچوب مفهومی شرق‌شناسی اشاره شد، در ادامه نیز با توجه به شاخص‌های سیاست خارجی شرق‌شناسانه که قبلاً در چارچوب تئوریک این نوشتار مطرح شد، به تطبیق این شاخص‌ها با مبانی ساختار سیاست خارجی دولت‌های هفتم و هشتم می‌پردازیم.

۴-۱. سلسله مراتب قدرت به عنوان مبنا و اساس تولید سیاست خارجی

با توجه به مبانی نظری و مستندات برنامه چهارم توسعه ساختار نظام بین‌الملل کنونی مبتنی بر سلسله مراتب قدرت است. در آنجا آمده است:

سلسله مراتب قدرت در سطح نظام بین‌الملل نشان‌دهنده ساختار نظم جهانی است و بر این اساس کشورها به لحاظ تاثیرگذاری و تاثیرپذیری از نظام بین‌الملل به چهار دسته تقسیم می‌شوند که عبارتند از:

۱- ابر قدرت‌ها: که از توانایی تاثیرگذاری و تعیین ساختار نظم جهانی برخوردارند. در حال حاضر تنها آمریکا در این سطح از قدرت قرار دارد و پیش‌بینی می‌شود که چین نیز طی ۳۰ سال

آینده به این سطح قدرت نزدیک تر شود

۲- قدرت های بزرگ: روسیه، اتحادیه اروپا، و چین در این دسته قرار می گیرند که تا حدی از توانایی تاثیرگذاری بر ساختار نظام بین الملل برخوردار بوده اند. ژاپن، هند، و برزیل نیز می توانند قدرت خویش را در بلندمدت به این سطح برسانند

۳- قدرت های متوسط: بسیاری از کشورها در این سطح از قدرت قرار دارند و تاثیرگذاری آنها بیشتر در سطح منطقه ای است و امکان کمتری برای تعیین ساختار کلی نظام بین الملل و نظم جهانی برخوردارند. جمهوری اسلامی ایران نیز از این کشورها محسوب می شود و بیشتر از ساختار نظام جهانی تأثیر می پذیرد

۴- قدرت های کوچک: کشورهای زیادی در این سطح از قدرت قرار دارند این کشورها امکان تاثیرگذاری بر ساختار نظم و قدرت جهانی را چه در سطح منطقه ای و چه در سطح جهانی دارا نمی باشند. (سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور، ۱۳۸۳: ۵۴ و ۵۵)

همچنین با توجه به عدم وجود توازن قدرت و نبود رقیب برای ایالات متحده، اصول حاکم بر نظام بین الملل قاعدتاً از سوی این کشور تعیین خواهد شد:

مهمترین ویژگی نظام بین المللی، تسلط تقریباً کامل قدرت آمریکا بر نظام بین الملل و عدم وجود قدرت متعادل کننده در برابر این کشور می باشد این شرایط دست کم تا سال ۲۰۱۵ میلادی تداوم خواهد داشت و پس از آن کشورهای نظیر چین می توانند در تعیین اصول حاکم بر نظام بین الملل با آمریکا شریک شود. (سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور، ۱۳۸۳: ۵۳ و ۵۴)

اما مسئله از آن جایی اهمیت مضاعف می یابد، و به عبارتی تجویز ساخت سیاست شرق شناسانه از آنجایی اتفاق می افتد که از نگاه دولت اصلاحات که در مبانی نظری برنامه چهارم منعکس شده است، چون «بازیگران صحنه بین الملل در صورت عدم تمکین به این اصول، با انزوای بین المللی، تحریم اقتصادی و حتی تهاجم نظامی قدرت های برتر مواجه می شوند» پس «دولت های ملی در تنظیم اجرای قوانین داخلی ناگزیر باید از قوانین و قواعد استانداردها و هنجارهای بین المللی تبعیت نمایند» (سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور، ۱۳۸۳: ۷۷)

این نگاه یادآور نگاه ماکیاولیستی و بیکنی به قدرت و تداعی جمله «حق مساوی است با زور» است، که به هیچ وجه با آموزه های دینی و فطرت بشری - که این دو در اصل یکی است - سنخیت ندارد. این نحوه نگرش که بارها و بارها در مبانی نظری و مستندات برنامه چهارم توسعه تکرار و بر

آن تاکید شده است و متضمن گردن نهادن به داروینیسیم اجتماعی و اطاعت از «قانون جنگل» و به تبع «سلطان جنگل» است، در رویکردها و سیاست های دولت اصلاحات و تئوری پردازان و دولتمردان این دولت و این فکر، به کرات قابل مشاهده است. همچنان که با مصادیقی که در این نوشتار مطرح شد به راحتی می توان این شاخص را در هر کدام از آنها ملاحظه کرد. این نگاه که عمدتاً ریشه در ترس و ارباب دارد را، به ویژه پس از حادثه ۱۱ سپتامبر آمریکا به وضوح می توان مشاهده کرد. موضع گیری های مستاصلانه دولت های هفتم و هشتم ریشه در این شاخص ساخت سیاست شرق شناسانه دارد.

به عنوان یکی از مصادیق تجلی این نگاه می توان به موضع گیری سید محمد خاتمی رئیس جمهور وقت در مسئله هسته ای پیرامون تهدید طرف غربی به ارجاع پرونده هسته ای ایران به شورای امنیت سازمان ملل اشاره کرد. به گفته خاتمی: «به هیچ وجه حاضر نیستیم که از تهدیدها و خطر ها استقبال کنیم. به همین دلیل هم ما به هیچ وجه نمی خواهیم به شورای امنیت برویم» (خاتمی، ۱۳۸۳) پس از آنکه سیاست های اقدامی و مذاکرات دولت خاتمی با کشورهای اروپایی موجب عقب نشینی بی درپی دولت اصلاحات تا تعطیلی تمامی تاسیسات هسته ای و غنی سازی پیش رفت، باعث شد رهبر انقلاب اسلامی خود وارد میدان شده و در پاسخ به بدعهدی های سابقه دار کشورهای اروپایی، موجبات فک پلمپ از تاسیسات هسته ای را فراهم آورند. در این شرایط خاتمی در نامه ای به حسن روحانی دبیر وقت شورای عالی امنیت ملی و مسئول تیم مذاکره کننده هسته ای به بهانه تقدیر از وی و در شرایطی که تنها یک روز به ریاست جمهوری خاتمی باقی مانده بود، پیام می دهد که تا امروز ما صلح را حفظ کردیم. و چنانچه اتفاقی بعد از این بیفتد ما (دولت اصلاحات) مسئول نیستیم. در این نامه آمده است:

مطمئن هستیم که تدبیر و اندیشه شما باید جمع بندی های ارزنده ای که در دبیرخانه شورای عالی ارائه شده به جلوگیری از بروز بحران و حل بحران ها به طریق مناسب شده و موجب حفظ و تقویت امنیت کشور گردید... آنچه در این فرایند حاصل شد نشان داد که اول مذاکره و طی طریق دیپلماسی نیز بسیار مهم است و ثانیاً به یاری خداوند توان ما برای جذب و کسب منافع ملی از این طریق نیز توان بالایی است. (خبرگزاری جمهوری اسلامی، ۸۴/۵/۹)

در همین راستا و زمینه می توان به گفته حجت الاسلام «حسن روحانی» هم اشاره کرد. به گفته وی: «سیاست خارجی یعنی راه و روش سلوک با دنیا که نتیجه آن تهدیدی را کم یا منفعتی را جذب

کند... دنیا هنجارها، قواعد عرف بین المللی دارد. ما به یک راه بینابینی نیاز داریم. هنوز می‌گوییم تسلیم نشویم؟ چه کار کنیم؟» (به نقل از صدقی، ۱۳۹۲: ۲۴۷)

۴-۲. محوریت غرب و نیاز غربی در ساخت سیاست خارجی

از آنجایی که با توجه به نگاه سلسله مراتبی به قدرت، تنها ابرقدرت - آمریکا - و در مرتبه بعدی قدرت‌های بزرگ عمدتاً اروپایی (غربی) است که می‌تواند اصول و قواعد و هنجارهای حاکم بر نظام بین الملل را تعیین کند، لذا هر جا که صحبت از اصول و قوانین و قواعد بین الملل صحبت به میان می‌آید، منظور، همان اصول و قواعد «غربی» حاکم بر روابط بین الملل است. به طریق اولی منظور از جامعه جهانی نیز همان آمریکا و قدرت‌های عمدتاً غربی است. لذا با توجه به اینکه زور در صحنه بین الملل حرف آخر را می‌زند، پس در نتیجه از منظر گفتمان حاکم بر دولت‌های هفتم و هشتم معیار و میزان عمل دولت‌های ملی نیز، نه فرهنگ‌ها و اصول بومی این جوامع، که همانا اصول و قواعد و هنجارهای غربی استیلا یافته بر نظام بین الملل است. این طرز تلقی که غرب را به عنوان مرکز عالم تصور می‌کند، از شاخص‌های مهم ساخت سیاست خارجی شرق شناسانه است. در مبانی نظری و مستندات برنامه چهارم آمده است:

در شرایط جدید روند تحولات بین المللی در راستای حاکمیت هنجارهای بین المللی و نظم بخشیدن اقدام‌های ملی در آن جهت است. به عبارت دیگر مسائلی نظیر محیط زیست، مبارزه با تروریسم، مواد مخدر، حقوق بشر در ابعاد مختلف، حقوق اجتماعی و مسائل حاکمیتی از زاویه جهانی مورد ارزیابی قرار می‌گیرد، و کشورها در هماهنگی با این هنجارها است که باید اقدام‌های ملی خود را سامان دهند. (سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور، ۱۳۸۳: ۶۰۱)

محوریت اصول و هنجارهای حاکم بر نظام بین الملل و به تبع ارزش‌های غربی در ساخت سیاست خارجی دولت اصلاحات تا آنجا پیش می‌رود که حتی جهت‌گیری تحولات داخلی، اعم از ایجاد جامعه مدنی و استقرار دموکراسی نیز در همین راستا ضرورت می‌یابد. از منظر مبانی و مستندات برنامه چهارم:

نمی‌توان تحولات داخلی و خارجی کشور را از هم جدا کرد و برای هر یک مسیری جداگانه و غیر مرتبط تصور کرد. جهانی شدن و شرایط نوین جهانی چنین اجازه‌ای نمی‌دهد. نمی‌توان بدون رعایت حقوق بشر و استقرار دموکراسی در داخل، توقعات تنش‌زدایی و استفاده از امکانات بین المللی در جهان را داشت. (سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور، ۱۳۸۳: ۳۵۰)

صد البته که جامعه مدنی و دموکراسی، نه در مفهوم اسلامی آن، بلکه «تقویت بنیان‌های استقرار دموکراسی در چارچوب مفاهیم شناخته شده و مقبول بین المللی»، باید اتفاق بیفتد - که با توضیحی که قبلاً داده شد همان دموکراسی و جامعه مدنی در مفهوم غربی آن است - چراکه «دولت‌های ملی در تنظیم و اجرای قوانین داخلی ناگزیر باید از قوانین و قواعد استانداردها و هنجارهای بین‌المللی تبعیت نمایند». (سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور، ۱۳۸۳: ۷۷)

اوج ساختار محوری و غرب محوری در اندیشه حاکم بر دستگاه فکری دولت اصلاحات، آنجایی بیشتر رخ می‌نماید که ساختار نظام بین المللی به مثابه یک «ارکستر» فرض می‌شود که کوچکترین ساز ناسازگار با این ارکستر محکوم است. در مبانی نظری برنامه چهارم آمده است: برای موفقیت یک برنامه توسعه ای، بایستی در سطح بین‌المللی چهره‌ای همگرا، همکار و ائتلافی از خود نشان داد. هرگونه تعبیر نوازندگی خارج از ارکستر بین‌المللی به خارج کردن جمهوری اسلامی ایران از فهرست کشورهای مطمئن برای سرمایه‌گذاری و به اطلاق کشوری با درجه ریسک بالا و به کشوری که صدور تکنولوژی به آن خطرناک است و از این قبیل تبدیل می‌شود. که وقوع چنین حالاتی سم مهلک برای هر برنامه توسعه در نسخه قدرت ملی می‌باشد. (سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور، ۱۳۸۳: ۳۴۳)

محوریت غرب و نیاز غربی به مثابه شاخص سیاست خارجی شرق شناسانه متوقف به مبانی و اندیشه حاکم بر دولت‌های هفتم و هشتم می‌شود و به راحتی می‌توان این نحوه نگرش و تفکر را در جای جای سیاست‌های اقدامی دولت اصلاحات شناسایی کرد. از مهمترین مصادیق نفوذ این نگاه در ساخت سیاست خارجی دولت اصلاحات می‌توان به گفتگوهای سازنده با اروپا که در جهت جلب رضایت ایشان و در واقع اثبات خود برای آنها بود اشاره داشت. همچنان که «رابین کوک» وزیر امور خارجه وقت انگلیس، تصمیم اتحادیه اروپا برای گفتگو با ایران را به دلیل گام‌های مثبت ایران در جهت خوشامد اروپا می‌داند. به گفته او: «ما تلاش‌های دولت ایران را برای ایجاد جامعه مدنی و نهادینه کردن احترام به حاکمیت قانون تحسین می‌کنیم... به سبب همین گام‌های مثبت ایران بود که اتحادیه اروپا تصمیم گرفت گفت و گو با این کشور را از سر بگیرد». (روزنامه اطلاعات، ۷۷/۲/۱۰)

در حقیقت سناریوی اروپایی‌ها برای نزدیکی و گفت‌وگو با ایران همواره بر این اصل شرق شناسانه استوار بود که ایران بایستی الگوهای اروپایی در موارد و موضوعات اختلافی را بپذیرد. (درویش منش، ۱۳۸۷: ۲۲۷) بر همین اساس است که «پاتن» کمیسر روابط خارجی اتحادیه اروپا می

گوید: «دست دوستی که به سوی ایران دراز شده است با این امیدواری صورت می‌گیرد که منجر به تشویق اصلاحات [در الگوی غربی آن] در ایران گردد». (فلاحی، ۱۳۸۲: ۱۵۴)

۳-۴. سیاست خارجی ای که متضمن پذیرش فرادستی غرب و فرودستی «دیگری» غیر

غربی است

زمانی که در گفتمان حاکم بر ذهنیت دولت‌های هفتم و هشتم، «قدرت» حق ایجاد می‌کند و کشور ابرقدرت با همکاری سایر قدرت‌های بزرگ غربی به تعیین اصول و ارزش‌های حاکم بر نظام بین‌الملل مبادرت می‌ورزد، کشورهای پیرامونی اعم از ایران اسلامی ملزم به پیروی و اطاعت از این اصول و دستورالعمل‌ها هستند، اگرچه نافی ارزش‌ها و اصول بومی این کشورها باشد.

با محور قرار گرفتن غرب، ارزش‌های غربی، بشر غربی و حتی نیاز غربی، خود به خود نقش فرادست به غرب و نقش فرودست به کشورهای پیرامونی غیرغربی تحویل می‌شود. به عبارتی شاخص سوم الزاماً نتیجه طبیعی شاخص‌های اول و دوم است.

سیطره ارزش‌ها و اصول غربی بر اذهان تئوری پردازان و برنامه‌نویسان دولت اصلاحات، به نحوی که متضمن رابطه فرادست-فرودست باشد را در مبانی نظری و مستندات برنامه چهارم توسعه می‌توان به وضوح مشاهده کرد. آنجایی که از ارزش‌های غربی با لحن و الفاظ مثبت همچون «دموکراسی»، «آزادی»، «جامعه مدنی» و حیرت‌انگیزانه از جمهوری اسلامی و ارزش‌ها و آرمان‌های برآمده از انقلاب اسلامی با لحن و الفاظ بسیار منفی چون «ستیزه‌جو»، «خیال پرداز»، «بنیادگرا»، «اسطوره‌ای»، «رمانتیک»، «خلافتی»، «دگرستیز» و مفاهیمی از این دست یاد می‌کند. در مبانی نظری برنامه چهارم می‌خوانیم:

در جمهوری اسلامی ایران هرگاه تصمیم گرفته شده تا برنامه توسعه‌ای تدوین و نگارش نمایند، همه رویاپردازان رمانتیک و یا بنیادگرایان، بلافاصله یا به یاد آرمان‌های خیالی دراز مدت افتاده یا به ستیز داخلی، منطقه‌ای، و بین‌المللی روی آورده‌اند. (سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور، ۱۳۸۳: ۳۴۴)

در همینجا ناباورانه ضمن ابراز تاسف از سیاست‌های اصولی و مبتنی بر فطرت جمهوری اسلامی ایران در مقابل جبهه استکبار، با پذیرش تلویحی مفهوم تروریسم از منظر غرب، جمهوری اسلامی را در مقام متهم قرار داده است:

متأسفانه غلبه گروه‌های بنیادگرا و سستی سیاسی شده در عرصه سیاسی، موجب شده است تا بنیادگرایی ایدئولوژیک و دگر ستیز به جای معنابخشی عرفانی و چارچوب بخشی فلسفی بنشینند. به

این لحاظ همیشه ایران متهم به همکاری با تروریسم منطقه معرفی می شود. (سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور، ۱۳۸۳: ۳۵۲-۳۵۳)

از نظر دولت اصلاحات «تداوم بنیادگرایی ستیز آلود کشور را در آینده به دوراهی مذلت- شهادت خواهد رساند» و ایشان با تجویز بینش و منش لیبرالی اوایل انقلاب در پی «اعتلای قدرت غیر تحریک آمیز و فکری، اعتقادی، ملی، مذهبی و دموکراتیک که کمابیش در ابتدای انقلاب به طور کوتاه مدت پیگیری شد» هستند. (سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور، ۱۳۸۳: ۳۵۵) لذا از این منظر «ایران ذاتا باید طرفدار تغییر وضع موجود خود در قالب حفظ وضع موجود بین المللی باشد. تعارض گری ستیزه جویانه به انحطاط ایران دامن خواهد زد». (سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور، ۱۳۸۳: ۳۳۹)

آنچه مشخص است «عقل معاد» و معرفت و حیانی جایی در محاسبات و نحوه تحلیل متفکران و سیاستمداران دولت اصلاحات ندارد. سیاست‌های متکی بر وحی و آموزه های دینی با تعبیراتی مثل «بنیادگرایی ایدئولوژیک» و «ستیز جو» یا «دگر ستیز» در مقام پست تر قرار گرفته و ارزش های متکی بر «عقل خودبنیاد» و «ابزاری» در مقام فراتری جای می گیرند. این طرز تلقی و نحوه نگرش به جهان و دین و انسان، ریشه در تفکرات افراد و گروه های فکری دارد که به اصطلاح «روشنفکر دینی» (نسل سوم) یا «نواندیش دینی» خوانده می شوند و تاثیر آنها محدود به عرصه فکر و تئوری نیست و در بدنه دولت اصلاحات جای گرفته و صاحب منصبان سیاسی و فکری شده اند. سمت و سوی رئیس دولت اصلاحات نیز در همان جهت قابل ارزیابی است.

۴-۴. سیاستی که متضمن پذیرش رابطه سوژه-ابژه در روابط فیما بین و در رابطه با قدرت های

بزرگ است

انسان مدرن وقتی متولد شد، با در دست داشتن «علم جدید» و تعریف جدید از «قدرت» به جای خدا نشست و خود را دایر مدار عالم دید. در همین راستا نقش «سوژه» و فاعل شناسا را برای خود قائل شد و خود را برای دخل و تصرف و استیلا و غلبه بر «ابژه» یا همان موضوع شناخت خود محق دید. اما در این رابطه، ابژه فقط شامل طبیعت نمی شد، بلکه شرق و ملل شرقی نیز به موضوع شناخت انسان مدرن غربی درآمد. شرق شناسی نیز با ابتناء بر علم جدید و تعریف مدرن از قدرت و پیوند ساختاری و محتوایی بین دانش-قدرت می بایست در تجدد به وجود بیاید. به تعبیر رضا داوری:

تا پایان قرون وسطی مسئله مواجهه و خصومت [بین غرب و شرق] است، اما انکار

نیست. در دوره جدید این مسئله شروع می‌شود که شرق چیزی نیست و اگر چیزی هست ما به او می‌دهیم. در دوره جدید به دنبال این بودند که چیزی غیر از غرب وجود نداشته باشد. و اینگونه القا کند که هرچه هست تجدد است و با یک عالم و یک فکر. (داوری، ۱۳۹۸)

با این وصف آیا تقلائی اثبات خود برای غرب، با معیار ارزش های غربی و محوریت بشر غربی، در نظام بین‌المللی که به مثابه یک ارکستر سمفونی تصویر و تصور می‌شود که رهبری این ارکستر با غرب است و نوت اجرایی هرکس از جانب این رهبر نوشته شده و کسی نمی‌تواند جز این را اجرا کند، جز اصالت دادن به رابطه و نسبت سوژه-ابژه در روابط فیما بین با قدرت های بزرگ و حاکم بر نظام بین الملل است؟

چنین تلقی از نظام بین‌الملل دیگر راهی جز ساختار محوری- به عبارتی همان غربی شدن - برای کشورهای پیرامونی باقی نمی‌گذارد و این دقیقاً عین پذیرش نقش ابژه است که در مسیر منویات سوژه غربی گام بر می‌دارد. راهی جز انطباق با ساختار غربی نظام بین الملل پیش روی خود نمی‌بیند. همانگونه که این نحوه بینش و تفسیر را به کرات می‌توان در مبانی نظری و مستندات برنامه چهارم توسعه شناسایی کرد. در آنجا آمده است:

نظم جدید اقتصاد جهانی برای همه کشورها و از جمله ایران ترتیبات نهادی، رفتاری، و آرایش های فنی نوینی را مطرح می‌سازد که بدون ملاحظه این شرایط محیطی و پیروی از قانونمندی های آن، توسعه اقتصادی-صنعتی کشورها با موانع جدی روبرو خواهد شد و «فقط» در صورت انطباق با این شرایط و ورود به «شبکه‌های ارزش بین المللی» است که می‌توان از فرصت های تجاری و سرمایه گذاری گسترده ای که در عرصه اقتصاد جهانی پدیدار شده بهره مند گردید. (سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور، ۱۳۸۳: ۲۰۳)

همانگونه که پیداست، راهی جز انطباق با ارزش های بین المللی برای توسعه اقتصادی متصور نیست. و این شبکه ارزش غربی بین المللی که از منظر دولت اصلاحات راهی جز انطباق با آن پیش روی جمهوری اسلامی نیست، بر منطق خودمحورانه انکار دیگری غیر غربی استوار و به شدت به روابط غربی-غیر غربی مبتنی و در جهت آمال و اهداف امپریالیستی دولت های غربی به ویژه ایالات متحده آمریکا است. همانگونه که برنامه چهارم توسعه اذعان دارد، عضویت در سازمان تجارت جهانی نیز، به عنوان مجوز ورود به اقتصاد جهانی، به مناسبات سیاسی و بازی در میدان قدرت‌های بزرگ بستگی دارد:

پیوستن به سازمان مذکور [سازمان تجارت جهانی]، از جمله جهت های استراتژیک درازمدت در برنامه ریزی های اقتصادی در چارچوب ملاحظات مرتبط با نظم نوین جهانی است. مجوز ورود به اقتصاد جهانی که در آن اقتصاد ملی بتواند از مزایای آن استفاده کند عضویت در سازمان تجارت جهانی است. فرایند عضویت در این سازمان به ملاحظات اقتصادی و مناسبات سیاسی بستگی دارد و بدون شک حل مسائل سیاسی با قدرت های بزرگ یکی از عوامل مهم راهیابی به این سازمان است. (سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور، ۱۳۸۳: ۵۹۹)

از این منظر حتی راهکارهای علمی، جز با جلب نظر قدرت های بزرگ تاثیری در توسعه اقتصادی کشورها نخواهد داشت: «بدون ایجاد یک وجهه مقبول بین المللی که قدرت های بزرگ در تجلی آن نقش اساسی ایفا می کنند راهکارهای سیاسی هرچندکه علمی باشند تضمینی برای تحرک اقتصاد ملی در فضای جدید تحولات اقتصادی بین المللی نخواهند بود». (سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور، ۱۳۸۳: ۵۹۹)

نتیجه این نگاه مفروض پنداری غرب به عنوان مرکز عالم است، و این بلاشک با «فطرت» انسانی و آموزه های اسلامی منافات دارد. همان گونه که از نظر «بابی سعید» در کتاب هراس بنیادین، اسلامگرایی به شرط مرکز زدایی از غرب استوار است و مبتنی بر تشکیک در فراروایت های غربی است. از نظر وی گفتمان اسلام گرایی که به ویژه در اندیشه و عمل امام خمینی (ره) ظهور و بروز یافته است در صدد است تا اسلام را در مرکز نظام سیاسی قرار دهد. چرا که از نگاه اسلام گرایی، غرب، امپریالیسم و منکر اسلام است. به گفته وی، با به قدرت رسیدن امام خمینی (ره) مرکزیت و قطعیت گفتمان غربی مورد تردید قرار گرفت. ایشان بدون توسل به نظریه سیاسی غرب توانست یک نظام جمهوری اسلامی برقرار کند و با استفاده از روابط خصومت آمیز بین غرب و اسلام، اسلام را به منزله دال برتر نظم سیاست جدید معرفی کرد. (بابی سعید، ۱۳۷۹)

نتیجه گیری

با توجه به اینکه ساختار محوری دال مرکزی گفتمان حاکم بر دولت اصلاحات در ساخت سیاست خارجی و در روابط با قدرت های بزرگ است، و همچنین با توجه به اینکه شاخص های سیاست خارجی شرق شناسانه را به وضوح می توان در ساخت سیاست خارجی دولت های هفتم و هشتم ملاحظه کرد، در نتیجه می توان نتیجه گرفت که «ساخت سیاست خارجی دولت های هفتم و

هشتم، ساختار محورانه و در افق گفتمان شرق شناسی است.»

آنچه مسلم است اینکه ساختار نظام بین الملل در نتیجه حاکمیت بلامنزاع «زبان قدرت» به شدت ناعادلانه است. نظام جهانی، اکنون نظامی تبعیض آمیز و ستمگر است که فقدان «عقل قدسی» در آن بشریت را در اداره امور خویش با بن بست مواجه ساخته است. لذا گردن نهادن به این سیستم ناعادلانه بین المللی بی تردید با «فطرت» انسان ناسازگار است.

«زبان فطرت» همان گمشده روابط بین الملل امروز، حاوی استعدادها و امکان هایی است که خدای عالمیان، همه آدمیان را بدان مفسور کرده است. «زبان فطرت» زبانی است که از سوی انقلاب اسلامی و بنیانگذار حکیم آن امام خمینی (ره) به عنوان پاسخی به ناکارآمدی های «زبان قدرت» در عرصه های منطقه ای و بین المللی مطرح شده است. چرا که نهاد تمامی آدمیان در چهار گوشه عالم بر یک طینت مفسور شده- اگر چه به واسطه تربیت و پرورش متفاوت ممکن است تعالی یا احتجاج یابد- و تنوع و گوناگونی زبانی، جغرافیایی و ... مانعی برای یگانگی و اتحاد در معنی نخواهد شد.

سیاست تنش زدایی دولت اصلاحات که «سازش» با سیاست قدرت را تجویز می کند، ریشه در تفکرات روشنفکرانی همچون سروش، کدیور، حجاریان؛ علوی تبار و ... و خود خاتمی دارد. در اندیشه ایشان اگر چه عقل (ابزاری) و وحی (عقل مبتنی بر وحی) در کشف حقایق پذیرفته شده اند و اگر چه به خاطر مسلمان بودن بر اندیشه های خود روکشی از دین می کشند، اما «عقل قدسی» یا «وحيانی» در دستگاه فکری و محاسباتی ایشان جایی ندارد. لذاست که از منظر ایشان آرمان های انقلاب اسلامی که مبتنی بر ارزش های انسانی، آموزه های اسلامی و در حقیقت فطرت بشری است، «غیر عقلانی» است و هر گونه تلاشی در جهت اعتراض به وضع ناعادلانه بین المللی - که مشحون از جنایت ها و کودک کشی ها، شکاف طبقاتی بسیار شدید بین فقیر و غنی و ... است-، به نام ستیزه جویی و دگرستیزی محکوم می شود.

از آن گذشته به رغم این که «سازش» با سیاست قدرت و استکبار و نظام سلطه جهانی، با فطرت بشری و آموزه های اسلامی - که در اصل و بنیان یکی است- ناسازگار است، بلکه با داوری عقل ابزاری نیز سیاست تنش زدایی و سازش نتوانست دستاورد «راهبردی» برای کشور به ارمغان بیاورد. شگفت انگیز آنکه برخی نویسندگان حامی گفتمان حاکم بر دستگاه فکری دولت های هفتم و هشتم از افزایش تعداد سفرهای دیپلماتیک و بیشتر شدن مبادلات و مناسبات با سایر کشورها به عنوان دستاورد یاد می کنند. اما باید توجه داشت که اگر چه سطح روابط و سفرهای دیپلماتیک با

سایر کشورها به ویژه با کشورهای اروپایی افزایش قابل توجهی یافت، لکن همین کشورها نه تنها هیچ مساعدتی به جمهوری اسلامی ایران برای دستیابی به حقوق مسلم خود از جمله حق هسته‌ای نکردند، بلکه خود مانعی در این راه بودند.

سیاست تنش زدایی خاتمی نه تنها نتوانست ایران را به کشوری عادی در صحنه بین‌الملل تبدیل کند، بلکه به رغم تمام تلاش‌ها در جهت عادی سازی روابط و اعتمادسازی در روابط فی‌مابین، به عنوان یکی از سه کشور «محور شرارت» لقب گرفت. تجربه هشت ساله دولت اصلاحات در اتخاذ راهبرد «سازش» با نظام سلطه جهانی و مستکبرین، بار دیگر ثابت کرد که گردن نهادن به ساختار ناعادلانه نظام بین‌الملل نه تنها دستاوردی در پی نخواهد داشت، بلکه عقب‌نشینی در مقابل زورگو، وی را در پیگیری منافع استعماری و آمال امپریالیستی خود جری‌تر و مصمم‌تر خواهد ساخت. تجربه دولت‌های هفتم و هشتم در کنار سایر تجارب «سازش کاران» در ایران و جهان به موزه عبرت پیوست. باشد که درسی برای آیندگان باشد.

منابع

- ازغندی، سید علیرضا (۱۳۹۴). سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران؛ چارچوب‌ها و جهت گیری ها، تهران: نشر قومس
- ازغندی، سید علیرضا (۱۳۷۸). «تنش زدایی در سیاست خارجی: مورد جمهوری اسلامی ایران (۱۳۶۷-۱۳۷۸)»، مجله سیاست خارجی، سال سیزدهم، شماره ۴، زمستان.
- خاتمی، سیدمحمد (۱۳۸۰). گفت و گوی تمدن‌ها، تهران: طرح نو
- خبرگزاری جمهوری اسلامی www.irna.ir
- داوری، رضا (۱۳۹۸). «تاریخ ایران شناسی به همراه فراز و فرودهای آن»، کنفرانس دو سالانه بین المللی ایران معاصر بازتابی شده از سایت خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) www.isna.ir
- درویش منش، مهدی (۱۳۸۷). نقد و بررسی تنش زدایی در سیاست خارجی خاتمی. پایان نامه کارشناسی ارشد، گروه علوم سیاسی، دانشگاه باقرالعلوم (ع).
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (۱۳۹۱). سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: سمت. روزنامه اطلاعات.
- ساعی، احمد (۱۳۸۵). مقدمه ای بر نظریه و نقد پسا استعماری. مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران. پاییز، شماره ۷۳.
- سام دلیری، کاظم (۱۳۹۳). روشنفکری دینی سکولار؛ بازخوانی و نقد اندیشه های سیاسی حلقه کیان، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- سعید، ادوارد دبلیو (۱۳۷۱). شرق شناسی، ترجمه عبدالرحیم گواهی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- سعید، ادوارد، دبلیو (۱۳۸۲). فرهنگ و امپریالیسم، ترجمه اکبر افسری، تهران: انتشارات توس
- سعید، بابی (۱۳۷۹). هراس بنیادین؛ اروپامداری و ظهور اسلام گرایی، با ترجمه غلامرضا جمشیدیه‌ها و موسی عنبری. تهران: انتشارات دانشگاه تهران
- صدقی، ابوالفضل (۱۳۹۲). سیاست خارجی دولت خاتمی (۱۳۸۴-۱۳۷۶)، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- عضدالملو، حمید (۱۳۷۲). «شرق شناسی، ادوارد سعید و اساس گفتمانی آن»، اطلاعات سیاسی و اقتصادی، شماره ۷۷ و ۷۸.

قنبرلو، عبدالله (۱۳۸۷). «بررسی رویکردهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از منظر مسأله ساختار - کارگزار»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال یازدهم، شماره دوم، تابستان. مبانی نظری و مستندات برنامه چهارم توسعه / معاونت امور اقتصادی و هماهنگی برنامه و بودجه، تهران: سازمان مدیریت و برنامه ریزی کشور، معاونت امور پشتیبانی، مرکز مدارک علمی و انتشارات، (۱۳۸۳)

مک فی، ای ال (۱۳۹۲). شرق شناسی، ترجمه سید حسین روتن، قم: انتشارات صحیفه نساج، حمید (۱۳۹۱). «مؤلفه‌های قوام بخش شرق شناسی در اندیشه ادوارد سعید»، دانش سیاسی و بین‌المللی، سال اول، تابستان، شماره ۲.